

سفر شکفتن

درس چهارم

حکیمی گفته است: «افسوس که جوان نمی‌داند و پیر نمی‌تواند».

در میان سخنان و پندهای بزرگ‌ترها، این عبارت زیاد به کار می‌رود:

«ای کاش وقتی جوان بودیم، کسی به ما می‌گفت، چه کار کنیم تا در آینده وضع بهتری داشته باشیم»؛ یا اینکه «اگر کسی به من می‌گفت چه کار کنم، الآن حتماً وضع بهتری داشتم».

اگر در پاسخ به حرف آنها بگوییم: «ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است»، آه بلندی می‌کشند و می‌گویند: «هی! دیگر آن نیرو و انرژی جوانی در ما نیست». راست هم می‌گویند. آنها فرصت‌های زیادی را از دست داده‌اند. هر حرکت ثانیه شمار ساعت ما را از فرصت‌هایی که در اختیارمان هست، دور می‌کند.

مبادا گذر شبان عمر را مسخره بگیرید یا به حرف بزرگ‌ترهاتان گوش نکنید و از تجربه‌های آنان، بهره نگیرید. اگر چنین کنید، پانزده یا بیست سال دیگر، به خود یا به دیگری خواهید گفت: «ای کاش کسی را داشتیم که...».

رده یا بیست یا حتی سی سال دیگر فکر کنید. با قدرت خیال خود به آینده بروید. چه تصویری از آینده خود دارید؟ حتماً در آن تصویر رویایی، به زندگی شیرین و موفق می‌اندیشید. به شغل خوبی فکر می‌کنید که درآمدی عالی نصیب شما می‌کند. به احترام و اعتباری که برای خود کسب کرده‌اید، می‌اندیشید.

در نوجوانی، هرگز در خیال کسی نمی‌کنید که در آینده به انسانی بی‌عاطفه و بد اخلاق تبدیل شود. تصور همه از آینده یک زندگی آرمانی، منطقی و سرشار از عشق و عاطفه و انسانیت است. زندگی کردن به یادگیری اصول و روش‌هایی نیاز دارد. زندگی، یک سفر است. مدت این سفر برای عده‌ای کم و برای عده‌ای دیگر طولانی و پرفراز و نشیب است. اگر همیشه خود را یک مسافر به حساب بیاوریم، باید ویژگی‌های یک مسافر دائمی را در خود ایجاد کنیم و مهارت‌های لازم را برای کم کردن دشواری‌های سفر و لذت بخش کردن آن بیاموزیم.

وقتی شما می‌خواهید به کوهستان بروید، ابزار لازم برای کوه‌نوردی را همراه خود می‌برید. هرگاه بخواهید در مراسم مذهبی، مثل «دعای کمیل» یا «نماز جماعت» شرکت کنید، خود را با آداب خاص و لباس مناسب که حق و حال مذهبی شما را ' برده، آراسته می‌سازید.

حکیمی گفته است: «افسوس که جوان نمی‌داند و پیر نمی‌تواند».

معنی: حسرت می‌خورم که انسان جوان تجربه لازم برای انجام کارها ندارد و انسان پیر، توانایی انجام کارها ندارد.

«ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است»: کنایه از این که برای جبران هر کاری دیر نیست / هر وقت جلوی از دست رفتن وقت را بگیری منتفع و سود کرده‌ای.

اصول: جمع اصل، ریشه؛ تدبیر: چاره‌اندیشی

توکل: کار خود را به خدا واگذار کردن / چیرگی: تسلط

سرشار: پر، مملو / نشیب: سرازیری / نصیب: بهره

آرمانی: ایده آل / زندگی یک سفر است: تشبیه

مشقت: رنج و سختی / سنجیده: حساب شده

خود آگاهی شناخت توانایی‌ها نیاز به استعداد و ضعف‌های خود «تلمیح به سخن امام علی: من

عرفه نفسه قد عرفه رب»

چیرگی: تسلط، برتری

سفر زندگی هم به مهارت‌هایی نیاز دارد که بدون آنها، زندگی آینده، پر مشقت خواهد بود، مهارت‌هایی نظیر:

- خود آگاهی: شناخت توانایی‌ها، نیازها، استعدادها و ضعف‌های خود
- ارتباط موثر: ارتباط درست و سنجیده با دیگران
- تصمیم‌گیری: تدبیر مناسب در موقعیت‌های مهم زندگی

■ چیرگی بر احساسات و هیجانات: مهار احساسات کوناگون، مانند: عشق،

خشم و نفرت، ترس و حتی شادی

■ تفکر خلاق: مهارت در کشف و نوآوری، جست‌وجوی راه حل‌های جدید

برای رویارویی با مشکلات.

ما می‌توانیم با توکل به پروردگار و تلاش بیشتر به این مهارت‌ها دست یابیم و زندگی خود را سرشار از طراوت و شادابی و شکوفایی کنیم.

«شوق مهدی»

کفتم که روی خوبت از من چرانه‌ان است؟ گفتا تو خود حجابی و رنه رخم عیان است

معنی: از امام زمان پرسیدم: چرا چهره زیبای تو از من پنهان است و تو رانه می‌توانم ببینم. فرمود لبستگی‌های توبه دنیا مانند حجابی است که مانع دیدن من می‌شود و گرنه چهره من

آشکار است.

عیان، نهان: تضاد / عیان: آشکار / حجاب: پرده، پوشش

کفتم که از که پرسم جانان کویت ؟ گفتا: نشان چه پرسی؟ آن کوی بی نشان است!

معنی: کفتم نشان محل زندگیت راز چه کسی پرسم؟ فرمود چرا پیوده دنبال نشان می کردی؟ جایی که من، بستم بی نام و نشان است.

جانا: معشوق، محبوب / کوی: محله، برزن

کفتم مرا غم تو خوشتر ز شادمانی گفتا که در ره ما غم نیز شادمان است

معنی: بر امام کفتم: که برای من غم عشق تو از شادی دوست داشتنی تر است. گفتند در راه پیروی از اهل بیت، غم مانند شادمانی است.

تضاد: غم، شادی

کفتم که سوخت جانم از آتش نهانم گفت آن که سوخت او را کی ناله یافغان است

معنی: کفتم ای امام از اشتیاق دیدار تو دل و جانم آتش گرفت. گفت کسی که عاشق واقعی اهل بیت باشد کسی صدای اندوه و ناله او را نخواهد شنید.

یافغان: اه، ناله / تناسب: آتش، سوختن

کفتم ز فیض بپذیر این نیمه جان که دارد گفتا محاهدش غم خانه تو جان است

معنی: ای امام این جان ناقابل و بی ارزش را از فیض قبول کن. امام گفتند جان خود را بپذیر که جان تو خانه عشق اهل بیت است.

فیض: فضل، بخشش / فیض: تخلص، آوردن نام شعری شاعر

تاریخ ادبیات :

فیض کاشانی: محمد بن مرتضی کاشانی ملقب به مولانا محسن فیض کاشانی از فقیهان و دانشوران دوران صفوی است. از شاگردان حکیم ملاصدرا است. در عرفان، فلسفه، ادبیات مهارت داشته است.

آثار او عبارتند از: **تفسیر صافی، کتاب وافی، شرح صحیفه سجادیه، دیوان اشعار**

دستور زبان (نقش های دستوری)

فعل : کلمه ای است که انجام دادن کار یا پذیرفتن حالتی را در یکی از سه زمان « ماضی ، مضارع، آینده » انجام می دهد .

فعل مهمترین قسمت جمله است و بدون آن جمله کامل نیست و معنایی ندارد .

فعل ها به دو دسته **گذرا و ناگذر** تقسیم می شوند .

فعل های ناگذر : نهاد + فعل « دو جز »

شیشه شکست . نهاد + فعل دو جزیی ناگذر

فعل های گذرا : نهاد + مفعول + مسند + متمم + فعل

نهاد + مفعول + فعل « فعل های گذرا به مفعول » گربه شیشه را شکست .

نهاد + مسند + فعل « فعل های گذرا به مسند » هوا سرد شد .

نهاد + متمم + فعل « فعل های گذرا به متمم » علی به درسش می نازد .

نهاد: به کلمه یا کلماتی که در ابتدای جمله می آیند ، انجام دادن کاری یا رویدان حالتی به آن ها نسبت داده می شود.

نهاد به دو بخش تقسیم می شود . 1: فاعل 2 مسند الیه

نکته: روش پیدا کردن نهاد: به اول فعل «چه چیزی» یا «چه کسی» را اضافه می کنیم .

مثال : مومن برای رهایی از گناه و نافرمانی بیشتر از گنجشک در قفس تلاش می کند .

چه کسی تلاش می کند ؟ مومن «نهاد»

نکته: نهاد جمله ممکن است بیش از یک کلمه باشد که اصطلاحاً به آن ، گروه نهادی می گویند .

هجوم فتنه های آسمانی / مرا آموخت علم زندگانی

چه کسی به من علم زندگانی آموخت ؟ هجوم فتنه های آسمانی « نهاد »

نکته: نهاد گاهی حذف میشود :

فارسی را پاس بداریم . نهاد محذوف « ما »

درس هایش را می خواند . نهاد محذوف « او »

نکته: نهاد همیشه در اول جمله نمی آید .

پرستار امرش همه چیز و کس

چه کسی پرستار امرش است ؟ نهاد : همه چیز و کس

نکته : گاهی برای دو یا سه جمله یک نهاد می آید ، یعنی نهاد در جمله اول می آید و برای جمله دوم و سوم حذف می شود .

علی به مدرسه آمد و کتاب هایش را برداشت و به سرعت برگشت .

مفعول : کس یا چیزی که کار بر آن واقع می شود .

نشانه مفعول « را » می باشد . کلمه ای که مفهوم جمله و فعل را تمام می کند .

راه های تشخیص مفعول :

به کمک « چه چیزی را » « چه کسی را » از فعل جمله سوال می پرسیم . آن چه در جواب می آید مفعول است .

گربه شیشه را شکست .

چه چیز را شکست ؟ شیشه

نکته : گاهی اوقات « را » که نشانه مفعول است از جمله حذف می شود .

گلستان کند آتشی بر خلیل « چه چیز را گلستان می کند ؟ » آتش را

جهان جمله فروغ روی حق دان . « چه چیزی را فروغ حق بدانیم » جهان را

نکته : « را » همیشه نشانه ای مفعول نیست .

« را » نشانه حرف اضافه : لقمان را گفتند : « به »

مصلحت را سخنی چند بگفتم : « برای »

«**را**» **فک اضافه** : رایی که بین مضاف و مضاف الیه جابه جا می شود .

فلک را سقف بشکافیم «سقف فلک»

بوسهل را صفرا بجنبید «صفرای بوسهل بجنبید»

ز کژگویی سخن را قدر کم گشت «قدر سخن»

تا تو را نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور «تا نوح کشتیبان توست»

متمم : متمم در لغت به معنای «**تمام کننده**» کلمه ای که توضیح بیشتری درباره جمله می دهد.

در اصطلاح اسم یا گروه اسمی که پس از حرف اضافه می آید .

حروف اضافه : برای ، بهر ، بی ، بر ، ز، جز، تا، با ، به، چون ، در

او با دوستش به مدرسه آمد .

نکته : چون وقتی حرف اضافه است که معنای مثل و مانند بدهد .

چو دانا یکی گوی و پرورده گوی . « مانند »

نکته : «**را**» در گذشته گاهی در معنای حرف اضافه می آمده است .

مرا آموخت علم زندگانی « به »

مسند: کلمه ای که حالت نهاد را بیان می کند و قبل از فعل های اسنادی می آید.

نحوه پیدا کردن مسند: از فعل جمله «**چطور**» و «**چگونه**» و «**چجور**» را می پرسیم.

فعل های اسنادی: بود، شد، است، گشت، گردید، گردانید، هست، نیست، باشد، باد.

چشمه هاشان جوشان / گاوهاشان شیرافشان باد.

هوا سرد است.

نکته: فعل «است» اگر به معنای "وجود داشتن"، "حضور داشتن"، "قرار داشتن" بدهد دیگر فعل اسنادی نیست.

پیروزی در چند قدمی ماست «**قرار دارد**»

علی در کلاس است «**حضور دارد**»

شیر در جنگل است «**وجود دارد**»

نکته: فعل «شد» اگر معنای "رفتن" بدهد دیگر فعل اسنادی نیست.

بهار جوامی شد از دست ما

پیامبر به مکه شد.

نکته: فعل «**گشت و گردید**» اگر معنای "جستجو کردن"، "چرخیدن" گردش کردن" بدهد دیگر فعل اسنادی محسوب نمی شوند.

من در این آبادی پی چیزی می گشتم. «جستجو کردن»

نکته: فعل « است و بود و باش » در ماضی نقلی و ماضی بعید و ماضی التزامی فعل کمکی محسوب می شوند و فعل اسنادی به حساب نمی آیند .

علی به مدرسه رفته بود . ای دوست دلم گرفته است .

شاید محمد کتاب خریده باشد

افعال اسنادی به دو دسته تقسیم می شوند :

نکته: گروهی از این افعال جمله های سه جزیی با مسند می سازند مانند :

« است ، شد ، بود ، گشت ، گردید ، »

هوا سرد است . « سه جزیی با مسند »

گروه دوم فعل های اسنادی :

جمله های چهار جزیی با مفعول ، مسند ، یا متمم و مسند می سازند .

نامیدن / خواندن / گفتن / صدا زدن

اهل محل او را پهلوان می نامند .

« چهار جزیی بامفعول و مسند »

پنداشتن / دیدن / دانستن / یافتن

گردانیدن / کردن / ساختن / نمود

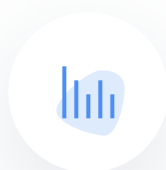
شماردن / به شمار آوردن / به حساب آوردن

او را عاقل پنداشتم



اپلیکیشن درسی همیار

برنامه رایگان درسی همیار



تمام پایه ها

جواب کتاب ، تدریس و نمونه سوال



همیشه رایگان

برنامه همیار کاملا رایگان میباشد